

●● نشریه‌ای برای سرخس

برگه‌های قدیمی‌اش را هنوز نگه داشته‌است؛ دست نویس‌هایی که خط به خط آن را برای روزنامه‌های استان تلفکس می‌کرد. تمدن درباره نشریه‌ای که خودش صاحب امتیاز آن بوده‌است. می‌گوید: نشریه سرخس راه‌اندازی کردم و مشکلات ریز و درشت مردم را در هر زمینه‌ای پیگیری می‌کردم. برای گرفتن حق مردم با هیچ مسئولی هم تعارف نداشتم. درباره موضوعات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حتی در زمینه حفظ آثار و ابنیه تاریخی مطلب می‌نوشتیم. عکس‌هایی گرفتم از مزار شیخ ابوالفضل سرخسی و خانه فرهنگ و هنر در سرخس ترکمنستان که نزدیک صد سال قدمت دارد. این عکس‌ها را می‌گرفتم و با اطلاعات کافی برای مسئولان می‌آوردم تا بدانند چطور از آثار سرخس ایران که مشابه همان ابنیه‌است، نگهداری کنند.

نشریه سرخس به صورت شخصی اداره می‌شد و فقط ۵۹ شماره چاپ شد. بعد از آن تمدن به همان روال سابق یعنی نوشتن برای روزنامه‌های مشهد کارش را ادامه داد.

●● خبرنگار هیچ وقت بی تفاوت نیست

این خبرنگار همیشه قلمش در دستش است. حتی این روزها که دیگر حوصله‌اش مانند گذشته نیست. باز هم گزارش‌های جنجالی‌اش را می‌توانیم در روزنامه خراسان ببینیم. تمدن می‌گوید: الان بیشتر وقتم را روی آرشیو کردن فیلم‌ها، نوارهای کاست، عکس‌ها و لاشه خبرها، می‌گذارم. به جرئت می‌گویم از لاشه خبرهایی که دارم می‌توانم پنجاه کتاب بنویسم. تعدادی از آن‌ها را به صداوسیما و مرکز اسناد آستان قدس تحویل داده‌ام و مابقی را هم آماده خواهم کرد. به تغییر نام میدان سرخس در مشهد که پیشینه‌ای تاریخی دارد، اعتراض می‌کند و می‌گوید: با اینکه سال‌هاست درباره مسائل مختلف در مشهد می‌نویسم، حوزه تخصصی‌ام سرخس است. هر جاکه باشم به دنبال رفع مشکل مردم هستم. یک خبرنگار هیچ وقت نمی‌تواند بی تفاوت باشد. مثلاً من به هر روستایی که می‌رفتم، یک کتابخانه آنجا تأسیس می‌کردم و با هزینه شخصی تعدادی کتاب می‌خریدم. با این کار به بزرگان روستا هم تلنگری می‌خورد و متوجه می‌شدند که در زمینه فرهنگ باید کار کنند. در پاسگاه‌های مرزی نیز همین‌طور، جایی که جوان‌های ماساعت‌ها و روزهای عمرشان را سپری می‌کنند، چه چیزی بهتر از کتاب‌است؟

●● گزارش باید اثرگذار باشد

صحبت کردنش مانند قلم زدنش شیواست. کلمه به کلمه را می‌سنجد و به زبان می‌آورد. با صدایی رسا که نشانگر سال‌ها حق‌گویی در رسانه است. می‌گوید: متولد سال ۳۷ هستم، شغل اصلی‌ام معلمی و دبیری است اما در کنارش عشق و علاقه‌ام را در خبرنگاری دنبال کرده‌ام. سال‌های اول خدمت‌ش را در شهرهای تربت حیدریه، قوچان و چند روستای دیگر گذراند و بعد در سرخس، جایی که پدر و مادرش بودند. معلمی را ادامه داد. این سریاز قدیمی عرصه فرهنگ می‌گوید: کارهای فرهنگی من قبل از انقلاب شروع شده بود، زمانی که با بخش کردن اعلامیه، مردم را از اتفاقات جامعه آگاه می‌کردیم. بعد از اینکه استخدام آموزش و پرورش شدم، مدتی در سپاه پاسداران مأمور به خدمت بودم و اولین کار خبری‌ام را به عنوان رابط سپاه شروع کردم. بعد در روزنامه‌های جدیدی که سال ۵۸ ایجاد شد، مثل جمهوری اسلامی و قدس قلم زدم. من اولین خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی در سرخس بودم. مسائل شهرستان سرخس را دنبال می‌کردم. آن زمان مرز ترکمنستان پر رونق بود و بسیاری از گزارش‌ها تأثیر خوبی بر زندگی مردم گذاشت.

●● خبرنگاری با حداقل امکانات

یادسختی‌های تهیه خبر و رساندن آن به مشهد می‌افتد. سری تکان می‌دهد و می‌گوید: مدتی خبرنگار ایرنا بودم که آن زمان به آن خبرگزاری پارس می‌گفتند. وسایل ارتباطی مانند آن نبود. تلفن‌ها هندی بود. می‌رفتم مخابرات و درخواست می‌ایستادم. بعد خبر را جمله به جمله می‌خواندم و آن‌ها در مشهد می‌نوشتند. این وضعیت مربوط به سال‌های جنگ بود و همان اوایل انقلاب. بعد با فاکس و تلفاکس خبرها را ارسال می‌کردیم. از آن جوان‌هایی بوده که به دانستن حداقل داشتن استعداد بسنده نمی‌کرده و دنبال یادگیری بیشتر بوده‌است. «با اینکه مطالب در روزنامه‌های مطرح کشور چاپ می‌شد و بسیاری از مسئولان را مجبور به پاسخ‌گویی می‌کردم. در کلاس‌های مختلف روزنامه‌نگاری شرکت می‌کردم و از استادان بزرگ درس می‌گرفتم. کلاس رفتن آن زمان مانند الان آسان نبود. یادم است حوالی سال ۱۳۶۰ برای شرکت در کلاس‌های دکتر محمد حسین هدی، از استادان بزرگ روزنامه‌نگاری، بلیت هواپیما گرفتم و خودم را به کلاس‌ها رساندم. در یک دوره سه‌روزه مطالب بسیار مهمی را به صورت فشرده تدریس کردند. مسیر برگشت را با اتوبوس آمدم.»

محمد علی تمدن خبرنگاری را از میدان جنگ شروع کرد و در سال‌های بعد برای مطالبات مردم جنگید

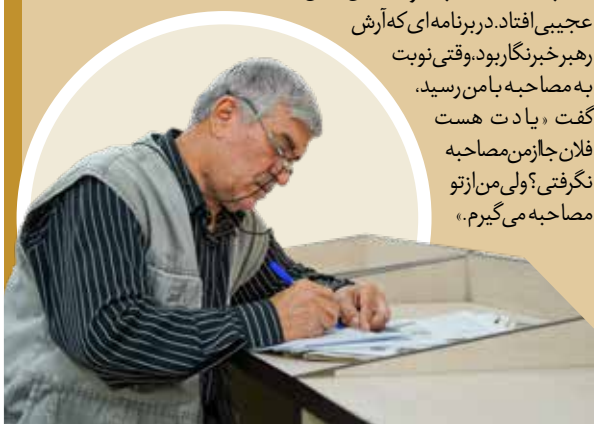
ارسال خبر با تلفن هندی



نجمه موسوی کاهانی ابری معلم خوش ذوق سرخسی، خبرنگاری هیچ وقت یک شغل نبوده‌است؛ هر وقت دست به قلم برده یادور بین و ضبط صوتش را به دست گرفته، فقط حرف عشق در میان بوده و پس. تمام سال‌هایی که دور بینش را برمی داشت و دوشادوش رزمندگان، به دل خط مقدم می‌زد و صحنه‌های بی تکرار جنگ تحمیلی را ثبت می‌کرد. وقتی آخرین پیام‌های فرزندان این مروبوم را برای خانواده‌هایشان ضبط می‌کرد. حتی وقتی مدیر مسئول نشریه سرخس شد و هر آنچه از دستش برمی آمد. برای پیشرفت شهر اجدادی‌اش که بخشی از تاریخ کشورمان را در خود دارد، انجام داد. همه کار دل بود و حاصل آن شده ۳ هزار برگ «لاشه خبر». هفتصد حلقه فیلم و صداها عکس و نوار صوتی که با پیگیری محمد علی تمدن (ترشی‌زی)، این کهنه خبرنگار روزنامه‌هایی مانند قدس، خراسان، جمهوری اسلامی، کیهان و... بیشتر آن‌ها در صداوسیما، خراسان رضوی و مرکز اسناد آستان قدس آرشیو شده‌است. محمد علی تمدن، که بسیاری از خبرنگاران قدیمی، او را با نام قدیمی‌اش، «ترشی‌زی» می‌شناسند. صاحب امتیاز نشریه سرخس، خبرنگار پیشکسوت روزنامه‌های مطرح کشور، گزارشگر صداوسیما، خراسان بزرگ، معلم بازنشسته‌ای که برای ارتقای فرهنگ کشور، با هزینه شخصی پای کار آوردن مسئولان ۳۴ کتابخانه در روستاها و پاسگاه‌های مرزی راه‌اندازی کرده، بیش از پانزده سال است به مشهد آمده و در محله پایین خیابان زندگی می‌کند. به بهانه روز خبرنگار، ساعتی را با او همراه می‌شویم.

آخرین یادگاری

در میان خاطراتش یاد رزمندگی می‌افتد که از گزارش چاماند و تعریف می‌کند: یک بار که با همه مصاحبه می‌گرفتم، جوانی آخر سنگر نشسته بود که از قلم افتاد و نشد صدایش را ضبط کنم. یادم نیست چرا، اما با اینکه دوست داشت صحبت کند، نشد. بعد از ۳۷ سال اتفاق عجیبی افتاد. در برنامه‌ای که آرش رهبر خبرنگار بود. وقتی نوبت به مصاحبه با من رسید، گفت «یادت هست فلان کار من مصاحبه نگرفتی؟ ولی من از تو مصاحبه می‌گیرم.»



صدای مبهم بی سیمچی، تداعی لحظه‌های جنگ، تیر و تفنگ و خمپاره، هواپیماهای دشمن و قیامتی که برپا بود، تا زمان برگشت به سمت مقر، لحظه به لحظه همه را توصیف می‌کند: «وقتی برگشتم، دیدم سکوتی مرگبار در مقر حاکم است. از هر کس می‌پرسیدم، سری تکان می‌داد. چشمم افتاد به چادر بچه‌های تخریب‌خالی بود. پرسیدم بچه‌های تخریب هم رفتند؟ منظورم این بود که نقل مکان کردند به سنگری دیگر؟ یکی گفت، آره رفتند.» پرسیدم کجا؟ اصلاً متوجه نبودم منظورش این بود که آسمانی شده‌اند. اشک می‌ریزد و ادامه می‌دهد: مصاحبه گرفته بودم با ساسی نفر که خبر سلامتشان را برسانم. ولی هیچ‌کدام نبودند و فقط همان نوار باقی مانده بود. نواری که در راه مشهد بود تصادف آن‌ها همراه با تشییع پیکرشان از رادیو پخش شود.

اواخر خبرنگاری جنگ را هم در کارنامه کاری‌اش دارد. وقتی حرف از جنگ می‌شود، سکوت می‌کند، به دست‌ان نگاه می‌کند و می‌گوید: من سلاحم یک دوربین بود و ضبط صوت. با یک برگه مأموریت که هنوز آن را دارم، از طرف برنامه رادیویی «خراسان در جنگ» راه‌افتادم. از ایلام تا پیرانشهر، با هر رزمندگی‌ای که می‌توانستم مصاحبه می‌گرفتم. صدای همه را ضبط می‌کردم و می‌فرستادم برای صداوسیما مرکز خراسان تا مردم از سلامت عزیزشان مطلع شوند؛ یک کار کاملاً دلی.

چشمش هنوز به دست‌اناش دوخته‌است. انگار واقعا ضبط صوت به دست، دارد سنگر به سنگر جلو می‌رود. ادامه می‌دهد: یکی از سنگرها، خاکریز گردی بود که سقف آن را چادر زده بودند؛ مال بچه‌های تخریب بود. معمولاً نماز جماعت هم در آن سنگر برپا می‌شد. بعد از نماز مغرب، دوسه تانوار کاست از صداهایشان پر کردم و خبر سلامتی‌شان را گرفتم. همان شب کاست‌ها را دادم به رزمندگی‌ای که فردا صبح می‌خواست برود مرخصی، تا ببرد صداوسیما مشهد. روی کاست‌ها می‌نوشتیم: «برنامه جبهه و جنگ، ارسالی از فلان جا و فلان خبرنگار».